

کُمون و رها پی



به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد کُمون پاریس شیدان و ثیق

این روزهای ماه مارس 2021، با سالگردِ یکی از رخدادهای انقلابی و اجتماعی بزرگ تاریخ یعنی کُمون پاریس همزمان می‌باشند. صد و پنجاه سال پیش، در 18 مارس 1871، در پی شکست فرانسه از آلمان (پروس) در جنگ میان



آنها، مردم پاریس، به ویژه کارگران و در میان آنها زنان، دست به شورش علیه حکومتِ خود می‌زنند. شهرداری پاریس، این جایگاه دولت و حاکمیت، را تسخیر می‌کنند. اداره‌ی امور پایتخت را به دستِ خود می‌گیرند. یک «گارد ملی» از زحمتکشان مسلح برای دفاع از خود و رویارویی با قوای حکومتی و حامیان آنها، ارتش پروسِ مستقر در اطراف پاریس، ایجاد می‌کنند. در 18 مارس، دولتیان و نظامیانِ زیر فرمان آنها را به خارج از پاریس می‌رانند، به

وِرسای، شهری در 17 کیلومتری در غرب پایتخت. 19 مارس، در بیانیه‌ای سیاسی خطاب به مردم فرانسه و جهان اعلام می‌دارند که از این پس می‌خواهند زندگی خود را به شکل کُمونی اداره کنند.

کُمون پاریس در درون‌مایه‌ی اجتماعی، دموکراتیک و رهایی‌خواهانه‌ی خود، جنبشی نوآورانه است. بدون پیشینه در تاریخ فرانسه و جهان و هم‌چنان بی‌همتا تا امروز. جنبش کُمونی در فرانسه اما تنها به پایتخت محدود نمی‌شود. در برخی شهرستان‌های این کشور نیز، کُمون‌هایی بیش‌وکم هم‌زمان با قیام پاریس و با مضمونی مشترک تشکیل می‌شوند.¹ با این همه، دیری نمی‌پاید که کُمون پاریس و دیگر شورش‌های مشابه در فرانسه در خون و آتش توسط ارتجاع سرکوب می‌شوند. مقاومت قهرمانانه‌ی کُمون‌رها در برابر تهاجم قوای نظامی حکومتیان، با ده‌ها هزار کشته و تبعیدی، هفتاد روز دوام می‌آورد.

کُمون پاریس به نمونه‌ای الهام‌بخش و رهنمونی برای جنبش‌های انقلابی و رهایی‌خواهانه‌ی دوران ما درآمده است. در عین حال اما، از نگاه‌ها و برداشت‌های مختلف و بیشتر متضاد به کُمون پاریس برخورد شده و می‌شود. به‌ویژه از سوی احزاب «چپ» که امروزه با بُن‌بستی ژرف، نظری و عملی روبرو می‌باشند. حال در چنین اوضاع و احوالی و 150 سال پس از کُمون پاریس، **مکتب کُمونی**²، که میدان کار نظری و عملی کُنشگرانِ رهایی‌خواه جهان و ایران را تشکیل می‌دهد، چه آموزشی نوآورانه از این رخداد انقلابی می‌تواند کسب نماید؟ این را در چند محور اصلی ترسیم خواهیم کرد. اما پیش از آن، لازم است که نگاهی به خودِ رخداد و معنای آن در خطوط کلی‌اش بی‌اندازیم.

رویدادهای اصلی کُمونِ پاریس (18 مارس - 28 مه 1871)

شورش‌های کُمونی در پایتخت و شهرستان‌های فرانسه، در شرایط ویژه و یگانه‌ای رخ می‌دهند. کُمون، «رخدادی»³ است بی‌سابقه، خودانگیخته، پیش‌بینی نشده، بدون برنامه‌ریزی قبلی، ابداع‌گر و نوآور در مضمون اجتماعی و سیاسی. کُمون پاریس در نیمه‌ی دوم

سده‌ی نوزدهم در فرانسه، با ویژگی‌های این کشور در آن زمان، با قیام زحمتکشان پاریس در 18 مارس 1871 آغاز می‌شود و با سرکوبی وحشیانه در 28 مه 1871 به پایان می‌رسد. کُمون‌های فرانسه زمانی برپا می‌شوند که رژیم ناپلئون سوم، موسوم به امپراتوری دوم، در پی شکست فرانسه در جنگ با آلمان (19 ژوئیه 1870 - 28 ژانویه 1871)، فرو می‌پاشد و جمهوری سوم در کشور اعلام می‌شود. در عین حال نیز یک جنگ داخلی بین توده‌های مردم از یکسو و نیروهای ارتجاعی یعنی بورژوازی، کلیسا، دولتیان و ارتش از سوی دیگر، در فرانسه و به‌ویژه در پاریس، آغاز می‌شود. مهم‌ترین رویدادهای کُمون پاریس را یادآوری کنیم.

18 مارس. در سپیده‌دم، قیام خودانگیخته‌ی کارگران پاریس، به‌ویژه زنان، علیه اقدام ناموفق نیروهای نظامی حکومتی برای تصاحب توپ‌هایی که در اختیار گارد ملی شهر قرار دارد، در برابر پایداری مردم و گارد، ارتش حکومتی ناگزیر پس‌می‌نشیند. بدین‌سان، نخستین پیروزی جنبشی که خود را «کُمون پاریس» می‌نامد به دست می‌آید. دولت و حکومت از پایتخت فرار می‌کنند و به ورسای پناه می‌برند. پاریس طی مدت 72 روز به دست شهروندان می‌افتد.

19 مارس. کمیته رهبری گارد ملی، که از کارگران تشکیل شده و منتخب واحدهای آن است، بیانیه‌ای سیاسی انتشار می‌دهد و در آن تشکیل کُمون پاریس را بدین صورت اعلام می‌دارد:

«...»
...
... (کمیته رهبری
گارد ملی برای پخش عمومی - 19 مارس 1871).

26 مارس. انتخابات دموکراتیک برای تعیین 92 عضو شورای کُمون با حق رأی همگانی و آزاد شهروندان، شرکت روندهای مختلف جمهوریخواهی، سوسیالیستی، آنارشویستی، از مناطق زحمتکشی و مردمی پاریس تا جناح‌های میانه‌رو هوادار اقشار متوسط از بخش‌های مرکزی و غربی پایتخت در انتخابات، اینان می‌توانند 20 نماینده به شورا بفرستند. مشارکت گسترده مردمی در این انتخابات بیانگر دموکراتیک و آزاد بودن آن است. با این حال، کمی بیش از نیمی از شهروندان پاریسی دارای حق رأی (52%) در انتخابات شرکت نمی‌کنند، که یک نقطه ضعف آن به شمار می‌رود.

- 28 مارس. اعلام رسمی تشکیل شورای کُمون ملقب به «کُمون پاریس». کمیته رهبری گارد ملی تمام اختیارات خود را تسلیم شورای تازه تأسیس می‌کند.

- 3 آوریل. اقدام نیروهای کُمون برای خروج از پاریس و مقابله با قوای حکومتی که خود را برای حمله به پایتخت تجدید سازمان می‌دهند. تلاش کُمونرها با شکست رو به رو می‌شود. تعدادی از آنها که در این درگیری دستگیر و زندانی می‌شوند توسط حکومتیان مستقر در ورسای اعدام می‌گردند. از جمله دو عضو سرشناس شورای رهبری کُمون: گوستاو فلوران و امیل ویکتور دووال⁴. از این پس فرایند مقاومتی سخت و سهمگین جنبش کُمون را تهدید می‌کند.

- 9 آوریل. دست یافتن به چند کامیابی نظامی موضعی اما موقت. از جمله تصرف ناحیه‌ای در شمال شرقی پاریس توسط بهترین رهبر نظامی کُمون، ژاروسلاو دابرووسکی⁵، که جمهوری‌خواهی لهستانی است و در قیام این کشور در سال 1863 علیه سلطه رژیم تزاری شرکت می‌کند و پس از شکست آن به پاریس پناه می‌برد.

- 11 آوریل. تأسیس کمیته‌های محلی برای برابری حقوق زن و مرد است. از جمله خواسته‌های این اتحادیه، حق کار برای زنان و برابری حقوقی زن و مرد است.

- 16 آوریل. انتخابات برای تکمیل اعضای کُمون، که به طور کامل در آرامش و قاعده انجام می‌پذیرند.

- اول مه. ایجاد کمیته‌های محلی در رأس شورای کُمون با سرمشقگیری از انقلاب فرانسه در زمان قدرت ژاکوبین‌ها. با رأی 45، تمرکزگرایان شورا موفق به تحمیل چنین مرکزی می‌شوند. اقلیت دموکراسی‌خواه، غیرتمرکزگرا و هوادار خودمختاری کُمونی، با 23 رأی مخالفت می‌کند و در 15 مه مانیفستی در افشای «کمیته‌های محلی» منتشر می‌دهد. این گروه چند روزی شورای کُمون را ترک می‌کند اما سرانجام برای پیش‌برد مبارزه‌ای مشترک علیه نیروهای ورسای به شورا بازمی‌گردد.

- 7 مه. تشکیل فدراسیونی از انجمن‌ها و کلپ‌های مختلف شهروندی در مناطق کارگری و مردمی، متشکل از زنان و مردان. اعلام آمادگی آنها برای همکاری با شورای کُمون.

- 9 تا 14 مه. وضعیت نظامی کُمون در ناحیهی جنوب غربی (در مسیر ورسای) به شدت رو به وخامت می‌رود. برج و باروهای دو منطقه در جنوب پاریس (و و)، که از پاریس دفاع می‌کنند، فرو می‌پاشند.

- 21 تا 28 مه. در این روزهای پایانی موجودیت کُمون، سپاه ورسای پاریس را ناحیه به ناحیه تسخیر می‌کند. سنگر به سنگر، کارگران مسلح در مناطق شمال شرقی پاریس، در محله‌های یازدهم، نوزدهم، بیستم... تا آخر می‌رزمند و مقاومت می‌کنند. کشتارها بدون ایست ادامه پیدا می‌کنند، حتا پس از آن چه که به «هفتهی خونین» (21 تا 28 مه) معروف می‌شود: تیرباران 20 هزار کُمونر، دستگیری 50 هزار نفر و تبعید هزاران شهروند به مناطق و جزایر دور دست.

کُمون، شکل نوینی از زندگی

در فاصله‌ی بین آغاز جنبش در ماه مارس و پایان آن در ماه مه، کُمون دست به اقدام‌های اجتماعی و سیاسی بی‌پیشینه‌ای در تاریخ انقلابی فرانسه می‌زند. این همه در راستای تلاش برای ایجاد و ابداع شکل نوینی از زندگی و همزیستی شهروندی در صلح و برابری. تصمیم‌ها و تدبیرهای کُمون، در زمان خود نوآورانه و انقلابی است. از جمله، در زمینه‌ی کار، آموزش عمومی و رایگان، حقوق زنان، هنر، دموکراسی مستقیم، جدایی دولت و دین و غیره. اختراع واژه «لائسته»، برگرفته از کلمه «لائیک»، ریشه در کُمون پاریس و موضع ضد کلیسای آن دارد. تا روزهای آخر، تصمیم‌های اجتماعی کُمون ادامه دارند. گفته می‌شود که در 18 مه، سه روز قبل از تهاجم نیروهای ورسای برای قلع و قمع کُمون (21 مه)، کُمونرها بر سر تعیین تعداد کلاس‌های دبستانی با هم رایزنی می‌کردند.

امروز، بسیاری از تصمیم‌های اجتماعی و سیاسی کُمون، حداقل در کشورهای موسوم به دموکراسی، بیش و کم تحقق پیدا کرده‌اند. با این حال اما، به مناسبت گرامی داشت این قیام کارگری و مردمی، بسی جا دارد که درونمایه‌ی تصمیم‌های اصلی کُمون را بازگو کنیم. با این که عمر کوتاه امکان اجرای واقعی آن‌ها را به دست نمی‌دهد.

کارگران و زحمتکشان پاریسی، از همان آغاز شورش خود، با در دست

گرفتن امور شهر، در راستای روح انقلاب پیشین 1848 فرانسه، یعنی تحقق یک **دولت ملی** و **سیاست اجتماعی** فکر و عمل می‌کنند.

- در جریان این انقلاب دوماهه، کُمنرها خواستهای اجتماعی و سیاسی خود را توسعه و تکامل می‌دهند. اقدامها و تصمیمهای آنها زمینه‌های گسترده‌ای را در بر می‌گیرند: از مسایل دموکراتیک تا امور اقتصادی، آموزشی، بهداشتی، هنری و غیره. پاره‌ای از آنها را بازگو کنیم:

- جدایی دولت و کلیسا یعنی الغای نقش برتر و دخالت‌گرانه کلیسا در امور سیاسی و اجتماعی اعلام می‌شود.

- سیستم ناعادلانه جاری در مورد مشمولین نظام وظیفه ملغا می‌شود.

- گیوتین - این دستگاه مجازات اعدام از طریق قطع سر، برخاسته از انقلاب کبیر فرانسه (1789) - در برابر شهرداری ناحیه پانزدهم پاریس به آتش کشیده می‌شود.

- آموزش ابتدایی و حرفه‌ای لائیک و رایگان به راه انداخته می‌شود.

- آموزش حرفه‌ای برای دختران آزاد می‌شود. گشایش دو مدرسه حرفه‌ای، یکی دخترانه و دیگری پسرانه. در این مدارس، آموزش دینی ممنوع می‌شود، نشانه‌های مذهبی مسیحی در کلاسها برداشته می‌شوند.

- نظم سنتی خانواده زیر سؤال برده می‌شود. پیوند آزاد زن و مرد به رسمیت شناخته می‌شود.

- قطعنامه‌ی کُمون در مورد جدایی دولت و کلیساها توسط تعدادی از زنان در مدارس و بیمارستانها به اجرا درمی‌آید.

- مصادره کارگاه‌های رها شده توسط مالکین آنها و واگذاری آنها به تعاونی‌های کارگری. در این کارگاهها، مدت کار روزانه 10 ساعت تعیین می‌شود و مدیران توسط مزدبگیران انتخاب می‌شوند (قطعنامه کُمون صادره در 16 آوریل).

- ممنوعیت کار شبانه **نانوایان** (قطعنامه کُمون صادره در 20 آوریل).

- ممنوعیت جریمه‌های نقدی و برداشت از دستمزد کارگران توسط کارفرمان (قطعنامه کُمون در 28 آوریل).

بدین ترتیب، کُمون و شورای آن، بی آن که دارای دکتترین و یا برنامه‌ای از پیش تعیین شده و جامد باشد، و با وجود اختلاف‌های درونی خود، به ویژه تضاد میان طرفداران مشی خودمختاری و مشی تمرکزگرا، به مدت چند هفته کاری انجام می‌دهد که جمهوری‌های پسین فرانسه طی سال‌ها انجام خواهند داد.

قیام کُمونرها راه را برای مفهوم و برداشت نوینی از «زندگانی با هم و مشترک»، بر بنیاد مشارکت، همبستگی، برابری، جمهوریت، دموکراسی و جدایی دولت و دین (لائسیته) ... هموار می‌سازد. کُمون تلاش می‌کند که روابط بین شهروندان و نمایندگان یا منتخبان را به گونه‌ای ژرف تغییر دهد. منتخبان در همه‌ی سطوح اداری می‌توانند توسط انتخاب‌کنندگان عزل شوند. از شهروندان زن و مرد، برابری در تصمیم‌گیری‌ها نظرخواهی می‌شود. تلاش می‌شود، بیشتر از دموکراسی مستقیم شهروندی و کمتر از دموکراسی نمایندگی استفاده شود. دموکراسی مستقیم یعنی آن چه که به «حکومت مردم بر مردم و برای مردم» معروف شده است و ما «اداره‌ی امور خود به دست خود و برای خود» توسط مردمان (بسیاران) می‌نامیم. در دوران کوتاه کُمون، شهروندان در اماکن مختلف شهر تجمع کرده و به تبادل آرا و نظراتشان می‌پردازند. طرح‌ها و راه‌حل‌های خود را در میان می‌گذارند. نمایندگان را زیر فشار قرار می‌دهند. در اداره و مدیریت امور اقتصادی، تولید و توزیع، مشارکت می‌کنند. تعاونی‌های کارگری با مدیریت خود ایجاد می‌کنند. سخن‌گویان نیز تلاش می‌کنند نظرات و خواست‌های مردم را بازتاب دهند. اختراع یا ابداع شکل نوین زندگی با هم به بحث و جدل عمومی گذارده می‌شود. باشگاه‌ها و انجمن‌های مختلف در محله‌های کارگری و مردمی با شرکت زنان شکل می‌گیرند. این مجامع با حفظ ویژگی و استقلال خود با هم اتحاد می‌کنند، فدراسیونی از انجمن‌ها تشکیل می‌دهند و با شورای کُمون برای اداره‌ی امور و تصمیم‌گیری وارد همکاری می‌شوند. زنان (و این ویژگی ممتاز و بی‌پیشینه‌ی جنبش کُمون است) در مشارکت برابری با مردان در همه‌ی سطوح نقشی برجسته در کُمون پاریس ایفا می‌کنند. از آن جمله است، لویز میشل⁷، آموزگار، مبارز آنارشویست و فمینیست که در تمام فعالیت‌های کُمون شرکت دارد، در پایان کار دستگیر و زندانی می‌شود و در اوت 1873 به جزیره کالدونیای نو تبعید می‌شود.

جنبش کُمون پاریس، البته، همان‌گونه که اشاره کردیم، فرصت چندانی پیدا نمی‌کند تا بتواند این شکل نوین زندگی و اداره‌ی جمعی را به طور واقعی تحقق بخشد. پاره‌ای از تصمیم‌های اجتماعی و انقلابی کُمون در حد قطعنامه و اعلام رسمی و علنی باقی می‌مانند و نمی‌توانند به اجرا درآیند. از سوی دیگر شرایط بحرانی و جنگ داخلی و محاصره‌ی نیروهای نظامی خارجی و داخلی، شورای کُمون را به کارهایی تلافی‌جویانه سوق می‌دهند. از جمله دستگیری تعدادی از شهروندان به عنوان "گروگان مردم پاریس" و اعدام خودسرانه‌ی آن‌ها به جرم "هم‌دستی با حکومت ورسای" و یا توقیف برخی روزنامه‌های طرفدار ورسای. ناگفته نماند که این گونه اعمال با اتفاق آرای اعضای شورای کُمون انجام نمی‌پذیرند.

کُمون، دو خط مشی

ترکیب سیاسی جناح‌بندی‌های درون شورای رهبری کُمون، که با انتخابات 26 مارس شکل می‌گیرد، و اقدامات سیاسی این ارگان، همه نشانگر تقابل بین دو خط مشی متضاد در درون آن است.

یک خط مشی، با برخورداری از اکثریتی نسبی اما کوچک در شورا، خط مشی دولت‌گرا، تمرکزخواه و اقتدار طلب است. اینان از ژاکوبینیسم⁸ انقلاب فرانسه (1789) الهام می‌گیرند. از بلانکیست‌ها⁹، ژاکوبین‌ها و نمایندگان مستقل تشکیل می‌شوند. طرفدار اقتدار یک آوانگارد انقلابی و حتی اعمال یک دیکتاتوری انقلابی از سوی مرکزی مقتدر هستند. اما اینان در عمل با تضادها و محدودیت‌های فراوان چنین سیاستی در عمل مواجه می‌شوند.

خط مشی دوم، که این نیز گونه‌گون است، اقلیت بزرگی را در شورای کُمون تشکیل می‌دهد. اینان بیشتر طرفدار جمهوری‌یتی اجتماعی و غیرمتمرکز، بر اساس خودمختاری، خودگردانی و استقلال کُمون‌های مختلف در فرانسه و فرا تر از آن (در جهان) هستند. اینان هوادارن پرودو¹⁰، آنارشئیست‌ها و انترناسیونالیست‌های کُمون را تشکیل می‌دهند. ایده‌ی مهم اصلی آن‌ها، در تقابل با خط مشی دولت‌گرا و تمرکزخواه، گسترش سراسری جنبش () (شهرداری‌ها) در استقلال، آزادی، خودمختاری و همبستگی میان آن‌هاست. اینان نیز در عمل روزمره با محدودیت‌ها و تضادهایی رو به رو می‌شوند و نمی‌توانند دیدگاه‌ها و نظریه‌های خود را به عمل

نشانند.

از دید ما، کُمون پاریس را باید در چهارچوب تعارض میان این دو خط مشی اصلی مورد مطالعه و بازبینی قرار داد: یکی دولت‌گرا، اقتدارطلب و تمرکزخواه و دیگری تمرکززدا، هوادار تشکیل کُمون‌های آزاد، خودمختار و خودگردان.

نا گفته روشن است که این خط مشی دوم در کُمون پاریس، یعنی **فدرالیسم** **فشار**، با وجود تضادها و نارسایی‌هایش، هم‌گرایی و هم‌آوایی ما را در تبیین **فشار** **فدرالیسم**، که خطوط کلی آن را در زیر توضیح می‌دهیم، به دست می‌آورد.

مبانی سیاست رهایی

اعلام موضع ما در این جا نسبت به روح و معنای آموزش‌های اجتماعی و سیاسی کُمون پاریس، به مفهوم نسخه‌برداری انتزاعی و ساده‌انگارانه از آن نیست. شرایط نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم با سده‌ی بیست و یکم کنونی بسیار متفاوت‌اند. اما آن چه که برای ما امروز، در پرتو ایده‌های **فشار** **فدرالیسم** برخاسته از کُمون پاریس، با همه‌ی محدودیت‌ها و سستی‌های ناشی از شرایط عینی و تاریخی‌اش، اهمیتی ویژه پیدا می‌کند، تبیین مبانی یک سیاست رهایی به طور کلی و به طور خاص برای جنبش رهایی‌خواهی در ایران است. این مبانی را ما در شش مقوله نظری - عملی تمیز می‌دهیم: 1- نفی دولت و دولت‌گرایی¹⁰. 2- دموکراسی مستقیم، نفی نمایندگی. 3- خودمختاری - خودگردانی، نفی تمرکزگرایی. 4- مجمع عمومی، نفی حزبیت. 5- تصاحب و مدیریت جمعی، نفی مالکیت خصوصی یا دولتی. 6- جهان‌گرایی، نفی حاکمیت دولت-ملت. در خطوط کلی، هر یک از این مبانی را توضیح می‌دهیم.

1- نفی دولت و دولت‌گرایی

مارکس در نتیجه‌گیری از تجربه‌ی کُمون پاریس (در مجموعه نوشته‌هایی که به نام «جنگ داخلی در فرانسه» منتشر می‌شوند) و

انگلس در مقدمه‌ای که در سال 1891 بر این اثر می‌نویسد، دست به تجدید نظری مهم در آرا و عقاید خود نسبت به نقش «دولت» می‌زنند. بر خلاف آن چه که در *مقدمه‌ای بر فلسفه* (1848) تجویز کرده بودند (این تز که پرولتاریا برای اجرای هدف‌های خود موظف به تسخیر دولت بورژوازی و به کار انداختن آن است)، مارکس و انگلس، با حرکت از تجربه‌ی کُمون پاریس، به این درک جدید می‌رسند که طبقه کارگر نمی‌تواند دولت را آن گونه که هست تسخیر و به سادگی در اختیار امیال خود قرار دهد، بلکه باید آن را نابود سازد و به جای آن قدرت دیگری را به وجود آورد. اما آن چه که نزد مارکس و انگلس در ابهام کامل باقی می‌ماند و از آن پس در جنبش سوسیالیستی و کمونیستی مشکل‌زا می‌شود، این است که آن‌ها از یکسو، با حرکت از آموزش‌های کُمون، از نابودی دولت سخن می‌رانند و از سوی دیگر به کُمونها ایراد می‌گیرند که چرا به گونه‌ی دولتی مصمم و مقتدر عمل نکردند. این در حالی است که انگیزه و برنامه‌ی کُمون، حتی برای جناح‌های دولت‌گرا و تمرکزخواه آن، به هیچ رو، ایجاد دستگاهی جدید، مقتدر و حاکم بر مردم یا به بیانی دیگر «دولتی» دیگر نبود. شکل مورد خواست کُمونها در حقیقت، نه ایجاد نوع دیگری از «دولت» بلکه کُمون بود. همین ابهام در مارکسیسم بنیادین است که از آن پس مایه‌ی برآمدن انحرافی بزرگ در جنبش مارکسیستی و سوسیالیستی پسا مارکسی در جهان می‌شود. از یکسو با شکل‌گیری سوسیال‌دموکراسی رو به رو می‌شویم که حفظ و تداوم «دولت» را تحت عنوان «دولت رفاه» دنبال می‌کند و از سوی دیگر، در پی انقلاب اکتبر روسیه، نزد لنین و بلشویسم و سپس در «سوسیالیسم واقعا موجود» سده بیستم، در چین و دیگر نقاط جهان، و به طور کلی در تمامی چپ با دریافتی از سوسیالیسم مواجه‌ایم که در آن، دولتی از نوعی دیگر اما به مراتب قدرتمندتر، اقتدارطلب، سلطه‌گر و توتالیتر، این بار به نام کارگران، مردم، خلق و غیره، تحکیم و تثبیت می‌شود.

در درازای تاریخ اندیشه و عمل سیاسی، سیاست‌ورزی و دولت‌گرایی همواره با هم عجین بوده‌اند. اما در سیاست رهایی‌خواهی مورد نظر ما، این آمیختگی از بین می‌رود. رهایی‌خواهی دولت‌گرا نیست، بر محور قدرت، دولت و حکومت نمی‌گردد. این همانی است که ما «سیاست‌ورزی، بدون دولت‌گرایی» می‌نامیم. سیاست رهایی‌نا سازگاری بنیادین با دولتی دارد که همواره چون قدرتی بالاتر، برین، جدا و مسلط بر جامعه عمل می‌کند. سیاست رهایی، سیاستی از نوعی دیگر است. متفاوت از سیاست واقعا موجود امروزی است.

متفاوت از بینشی است که در همه جا غلبه دارد و دولت‌گرایی و دولت‌مداری را با سیاست همسو و همسان می‌سازد. سیاست‌رهای، همراه با مداخله‌گری مستقیم مردمان، یا بسیاران multitude، خود را در آن گونه از آزمون‌های اجتماعی و سیاسی و در مکانی و وضعیتی معین نشان می‌دهد که به طور کامل مستقل از دولت قرار گیرند. در آزمون‌هایی خارج از مکانیسم دستگاه دولتی و حکومتی با هر شکل و ترتیبی.

دولت، آنی است که، در یک وضعیت مشخص، از راه تجویز آن چه که به طور صوری امکان پذیر است، حکم می‌راند که چه عملی، سیاستی امکان پذیر هست یا نیست. دولت امروزه از اقتصاد، قانون اساسی، حکومت، قوانین، ارتش و پلیس و به طور طبیعی از دستگاه‌های ایدئولوژیک... تشکیل می‌شود. دولت در پاره‌ای از کشورها چون ایران جمهوری اسلامی، افزون بر همه، با دین‌سالاری و دستگاه روحانیت آمیخته و آغشته شده است و چیزی نیست جز یک تئوکراسی تام و تمام دینی-اسلامی. از این روست که جنبش، اگر در راستای رهایی بخواد عمل کند، تنها با خلاصی یافتن از دولت‌گرایی می‌تواند فرا روید. خواست رهایی واقعی در شرایط امروز یعنی این که «گست از دولت‌گرایی» باید خود را در نظریه و عمل سیاسی از هم اکنون و نه در آینده ای نامعلوم و «آرمانی» نمایان سازد.

امروزه سیاست را باید از دل‌بستگی به قدرت و «تصرف قدرت» به منظور جایگزینی آن با قدرتی جدید، رها ساخت. بینشی در سیاست و از جمله در تفکر سوسیالیستی و چپ حاکم است که امر قدرت، دولت و تصرف آن را در مرکز هستی‌شناسانه‌ی سیاسی خود قرار می‌دهد. در این نگاه بی‌اندازه انحرافی، «انقلاب» و «تصرف قدرت» به‌ویژه از راه قهر در هم آمیخته‌اند. سیاست‌رهای اما، در گست از چنین بینشی تبیین می‌شود و عمل می‌کند. در گست از سوسیالیسم قدرت طلبانه‌ای که در سده‌ی بیستم دست به باز تولید ساختار قدرت و دولتی متمرکز، سلطه‌گر و نظامی-پلیسی می‌زند. امر رها‌یش، به واقع، حرکتی جنبشی است، بدین معنا که قدرت و دولت را نه از برای حفظ و اصلاح آن بلکه تنها به منظور محو آن‌ها، موضوع اندیش‌ندگی و عملکردی خود قرار می‌دهد. در همین راستا، ایده رهایی را باید از زیر سلطه‌ی ایده کسب «پیروزی» از راه «تصرف قدرت» رها ساخت. امروزه بحث بر سر پیروزی نیست. آن چه که در وهله‌ی اول، در شرایط فروپاشی سوسیالیسم‌ها از یکسو و چیرگی کامل سرمایه‌داری در جهان از سوی دیگر، اهمیت پیدا می‌کند، موجودیت

خود ایده رهایی‌خواهی از سلطه‌ها است. چیزی که همانا «کمونیسم» می‌توان نامید.

2- دموکراسی مستقیم، نفی نمایندگی

سیاست‌رهایی مدافع دموکراسی مستقیم یعنی مداخله‌ی بی‌واسطه‌ی کارگران، زحمتکشان و مردمان در «امر عمومی» Res publica است. سیاست‌رهایی هوادار دموکراسی حقیقی است، که در نهایت دموکراسی علیه دولت است، («...»)

- مارکس¹¹). چنین فرجامی (دموکراسی علیه دولت)، از فرایند مبارزه برای دخالت‌گری رادیکال، از مبارزه‌ی هر چه گسترده‌تر و مستقیم‌تر مردمان در چندگانگی‌شان، می‌گذرد. یعنی: مشارکت آزادانه، داوطلبانه و برابرنه‌ی انسان‌ها در امور خود؛ اعمال شیوه و روش خودگردانی و خودمدیریتی؛ دخالت‌گری و کنترل از پائین در همه‌ی امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، محیط زیستی، فرهنگی... توسط شهروندان. در این میان، باید تأکید کنیم که دخالت‌گری جمعی، مشارکتی و مستقیم مردمان «نمایندگی» نمی‌شود. از این رو، دموکراسی مستقیم قرابتی با دموکراسی نمایندگی در نظام‌های «دموکراتیک» امروزی ندارد. «حاکمیت» به قول روسو، «...»
...
...
...
...¹²»

دموکراسی بدین سان در حکومت، دولت، پارلمان، نهادهای رسمی، انتخابات و از این دست تعریف و تبیین نمی‌شود. در تعریف رهایی‌خواهانه، «دموکراسی» یعنی نقش و فعالیت انسان‌ها در بسیارگونگی‌شان، در اختلافها و تضادهای‌شان، که به رسمیت شناخته می‌شوند، برای رهایی از سلطه‌ها. و این رهایی تنها می‌تواند امر خودی‌آنها باشد. دموکراسی در معنای کسب امور خود توسط خود و برای خود به گونه‌ای مستقیم و بلاواسطه، فرایند بی‌پایانی است که همواره مرزهای ساختگی و قانونی دموکراسی نمایندگی را به سوی دموکراسی هر چه مشارکتی‌تر، کامل‌تر و گسترده‌تر در هم می‌نوردد. این آن چیزی است که ما «دموکراتیزه کردن دموکراسی» برای رهایی از سلطه‌ها می‌نامیم.

3- خودمختاری - خودگردانی، نفی تمرکزگرایی

برای نخستین بار در تاریخ انقلابها، در کُمون پاریس است که ایده ایجاد فدراسیونی از کُمونهای خودمختار، به ویژه از سوی بخشهای رهاییخواه و ضد تمرکزگرای جنبش، طرح می‌شود.

سیاست رهایی بر بنیاد خودمختاری، خودگردانی و علیه تمرکزگرایی ساخته و پرداخته می‌شود. دولت-ملتها در درازای تاریخ در هر جا که ایجاد شده‌اند، در عصر مدرن، و از جمله در ایران نیز، همواره نقش قدرتی مقتدر و سلطه‌گر، چه فئودالی، سرمایه‌داری، استبدادی یا تئوکراتیک را ایفا کرده‌اند. قدرت مرکزی همواره از مشارکت و خودمدیریت مردمان در محلها، استانها و مناطق مختلف در امور خود جلوگیری به عمل آورده است. کشورها به طور کلی سرزمین چندگانگی‌های اجتماعی، طبقاتی، ملیتی، قومی، اتنیکی، زبانی، فرهنگی و غیره بوده‌اند که خواستار مشارکت آزادانه و برابری در امور خود بدون سلطه‌ی قدرتی بَرین، متمرکز و جدا از مردم می‌باشند. اما همواره مردمان بسیارگونه از حق اداره‌ی امور خود توسط خود، از حق خودمختاری و خودگردانی در مکان زندگی و فعالیت خود، توسط قدرتی متمرکز و منفصل به نام حاکمیت، که همانا دولت و حکومت مرکزی است، سلب شده‌اند. سیاست رهایی، در رد تمرکزگرایی، هوادار خودمدیریت مردمان در هر جا از راه ایجاد کُمونها، مجلسها و مجمعهای دموکراتیک، خودمختار و خودگردان است.

4- مجمع عمومی، نفی حزبیت

حزبیت سنتی به طور کلی، چپ یا راست، بنا بر مُدل و سرمشق «دولت» تبیین شده است. هم چنان که دولت مدرن در غرب بنا بر نمونه‌ی موجود ساختار سلسله‌مراتبی و اقتدارگرای نهاد کلیسا شکل گرفته است. حزب کلاسیک امروزی، دستگاهی است با الزامات ویژه‌ی خود برای تسخیر قدرت سیاسی، در دست گرفتن دستگاه دولتی و حفظ و تحکیم آن به منظور قیمومیت، حاکمیت و سلطه بر جامعه. از این رو، ما این گونه تشکیلات سیاسی را «حزب - دولت» می‌نامیم. سازماندهی به صورت عمودی، هی‌رارشیک، متمرکز، بوروکراتیک، اقتدارگرا با یک رهبری (یا کمیته مرکزی) در قالب تأمین منافع

حزب و دستگاه آن... شاخصهای اصلی هر حزب کلاسیک و مدرن امروزی را تشکیل می‌دهند. امروزه با نقد و رد شکل‌ها و شیوه‌های کهنه و سنتی فعالیت سیاسی و سازمانی، جنبش‌ها و فعالان رهایی‌خواه در تکاپوی اختراع و ابداع شکل‌های نوینی از مشارکت، خودسازماندهی و خودگردانی هستند. شکل‌های تاریخی و شناخته شده‌ی حزب که تا کنون در نمونه‌ی حزب- دولت برای رهبری و مدیریت سیستم موجود عمل کرده و همچنان نیز می‌کنند، امروزه دیگر نه تنها فاقد کارایی و اثربخشی‌اند، بلکه حتی می‌توانند برای پیشرفت رهایی‌خواهی زیان‌بار باشند.

فلسفه و بینش رهایی‌خواهی از یکسو بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی، که امروزه دیگر به طبقه‌ی کارگر محدود نمی‌شود، و از سوی دیگر بر جدایی از حزبیت کلاسیک و سازماندهی به گونه‌ی حزبی تأکید می‌ورزد. شکل نوین سازماندهی امروزی، که ما مجمع عمومی¹³ می‌نامیم، دارای چنان ویژگی‌ای است که شرایط مشارکت افراد و فعالان را به صورتی برابری در آزادی دخالت‌گری و نظردهی آنان فراهم می‌سازد. این شکل نوین سازماندهی، به گونه‌ای است که به افراد و گرایش‌های مختلف، فعال و شرکت‌کننده در مجمع عمومی، به بسیاران مجتمع، امکان می‌دهد که نقش خود را به منزله‌ی کنشگران، دخالت‌گران و تعیین‌کنندگان و تصمیم‌گیرندگان مستقیم در شرایطی آزاد، برابر و دموکراتیک ایفا نمایند. این گونه شکل از سازماندهی و دخالت‌گری در امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره را خود شرکت‌کنندگان، در بحث و گفتگو، در مشارکت و مبادله‌ی تجربیات عملی و اجتماعی خود به‌وجود می‌آورند و نه، به جای آن‌ها، سیاست‌ورزان و یا کنشگران حزبی که بیشتر در پی اعمال قدرت، حاکمیت یا قیومیت بر جمع می‌باشند.

مجمع عمومی فضای آزاد، خلاق، برابر و پرچالش گفت و گو و تبادل و تقابل نظری و آزمونی است. در چنین بستری است که مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مراوده‌ی فکری و تجربی در بستری کاملن دموکراتیک، آزاد و برابر، آمیزش پیدا می‌کنند. خود شهروندان در چنین فرایندی نقش فاعلان، مبتکران، بازیکنان اصلی و مستقیم را ایفا می‌کنند. شکل‌ها و شیوه‌های مشارکت متشکل، انجمنی، جمعی و کُلکتیو را باید به وجود آورد و مجمع عمومی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین آن‌هاست. در چنین شکل‌هایی چون مجمع عمومی است که مداخله‌گری مستقیم، بدون واسطه، بدون قیومیت یک رهبری «آگاه»

و سرانجام بدون سپردنِ کارها به «نمایندگان»، ولو منتخب به گونه‌ی دموکراتیک، امکان‌پذیر و عملی می‌شود.

5- تصاحت و مدیریت جمعی، نفی مالکیت خصوصی یا دولتی،

سرمایه‌داری امروزه خصلت جهانی پیدا کرده و سلطه‌ی خود را در سراسر گیتی برقرار کرده است. در این سیستم، استثمار، نابرابری، بی‌عدالتی، سلطه و نابودی طبیعت، محیط زیست و سرانجام بشریت و تمام هستی، در اشکالی گوناگون و گاه خشن‌تر از سامانه‌های پیشین، ادامه یافته و تشدید می‌شوند. امروزه، بیش از پیش تغییر بنیادی وضع موجود در همه‌ی کشورهای جهان، و از جمله در جامعه‌ی ما در ایران، وابسته به گسست از این مناسبات با ویژگی‌های خود در هر مکان است. این گسست از آن جا اهمیت پیدا می‌کند که راه‌حل‌های تاکنونی سوسیالیستی یا فاجعه‌آفریدند، چون راه حل سوسیالیسم دولتی و توتالیتر و یا به استمرار سیستم موجود انجامیده‌اند، چون راه حل سوسیال‌دموکراتیک.

سیاست‌رهایی، رشد مالکیت و اقتصاد دولتی نیست. فرایند آن، پیش‌روی به سوی الغای مالکیت خصوصی و دولتی بر وسایل تولید است. به سوی تصاحب و کنترل جمعی و اشتراکی نیروهای مولده و به طور کلی اقتصاد است. به سوی مدیریت جمعی و مشارکتی این نیروهای مادی و معنوی توسط خودِ تولیدکنندگان و کارکنان به گونه‌ای مستقیم و بی‌واسطه است. این همه در اشکالی که نه دولتی باشد و نه خصوصی.

6- جهان‌گرایی، نفی حاکمیتِ دولت-ملت

امروزه، در عصر جهانی شدن و پیوستگی کشورها، مسایل و مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی... بیش از پیش تبدیل به چالش‌هایی بفرنج می‌شوند که پاسخی در چهارچوب‌های ملی، دولت-ملت¹⁴ و حتا منطقه‌ای پیدا نمی‌کنند. این پاسخ یا پاسخ‌ها بیش از پیش جهانی می‌شوند و در نتیجه همراهی و مشارکت جنبش‌ها و نیروهای اجتماعی در سطح جهانی را فرا می‌خوانند. امروزه نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات اجتماعی‌رهایی در چهارچوب محدود و بسته‌ی یک کشور یا سرزمین ناممکن شده است - این را تجربه انزوای

کُمون پاریس به خوبی نشان می‌دهد- بلکه همه چیز گواه می‌دهد که حتا اصلاحات در یک کشور نیز بیش از پیش نیاز به همکاری و همبستگی دیگر مردمان، اقتصادها و اتحادها در دنیا و منطقه دارند. امروزه، جهانی‌شدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و بحران اقلیمی و محیط زیستی... امر یافتن راه‌کارهای مشخص برای تغییر وضع موجود در یک کشور به گونه‌ای مستقل از تغییرات و تحولات در پیرامون، در منطقه و در دنیای خارج را هر چه بیشتر پیچیده و دشوار و در یک کلام ناممکن کرده است. رهایی از سلطه‌های گوناگون چون مالکیت، دولت و سرمایه‌داری امری جهانی است و در چارچوب بسته‌ی یک کشور و دولت-ملت به هیچ رو انجام پذیر نیست. جهان‌گرایی و انترناسیونالیسم یکی از بنیان‌های وجودی سیاست رهایی را تشکیل می‌دهد.

صد و پنجاه سال پیش، در چنین روزهایی، مردمی زحمتکش، زن و مرد، در شرایطی ویژه، به پا می‌خیزند و کُمون پاریس را خلق می‌کنند. آن‌ها آگاهانه و جسورانه مبارزه و مقاومت می‌کنند. در رایزنی و مشارکت با هم تصمیم می‌گیرند و تصمیم خود را به اجرا در می‌آورند. دست به ابداع شکل نوینی از زندگی، فعالیت و با هم بودن می‌زنند. غیرممکن را ممکن سازند. در آزادی و برابری. در سلطه‌ناپذیری از قدرتهای آسمانی و زمینی، دینی و غیردینی. در اداره‌ی آگاهانه‌ی امور خود توسط خود و برای خود. در خودمختاری و خودگردانی. در نفی ستم و استثمار و سلطه. در برابری زن و مرد... قدرتها و دولتها اما تلاش آن‌ها را با خون و آتش در هم می‌شکنند، صدای آن‌ها را خاموش می‌سازند. ولی یک کار هرگز نمی‌توانند انجام دهند و آن پیشگیری از گسترش جهانی ایده‌آی انقلابی است که نخستین بار از کُمون پاریس بر می‌خیزد: ایده‌ی شگفت‌انگیز رهایی.

پا نوشت‌ها

1- افزون بر پاریس، در دیگر شهرستان‌های فرانسه نیز در همان سال‌های 1870 - 1871، کُمون‌هایی به‌وجود می‌آیند. از جمله در شهرهای مارسِیل (23 مارس - 4 آوریل)، سَن اِتین (24 - 28 مارس)، نارِبُن (24 - 31 مارس)، تولوز (24 - 27 مارس)، پِرپینیان (25 مارس)، گرونوبل (16 آوریل)، بُردو (16 آوریل)...

2- سیاست رهایی : Politique d'émancipation

3- رخداد، مفهومی که در فلسفه سیاسی دهه‌ی 1970، به‌ویژه در فلسفه فرانسوی، زیر عنوان Événement تبیین می‌شود.

4- Gustave Flourens – Émile Victor Duval

5- Jarosław Dąbrowski

6- Comité de salut public

7- Louise Michel

8- ژاکوبینیسم : Jacobinisme جناح تمرکزگرای انقلاب فرانسه.

9- اوگوست بلانکی Auguste Blanqui نظریه‌پرداز انقلابی و سوسیالیست فرانسوی. او یک روز قبل از آغاز جنبش دستگیر و زندانی می‌شود، به طوری که نمی‌تواند در کُمون پاریس شرکت نماید، اما هوادارانش در شورای کُمون فعالانه حضور دارند.

10- دولت : État به فرانسه، State به انگلیسی، Stand به آلمانی.
دولت‌گرایی : Étatisme

11- کارل مارکس. *مقدمه بر نقد برنامه کمونیست* - 1843. فصل: *مقدمه بر نقد برنامه کمونیست* - 1843. صفحه 903. ر.ج.ک. به کتاب‌نامه.

12- ژان ژاک روسو. *مقدمه بر نقد برنامه کمونیست* - 1843. فصل: *مقدمه بر نقد برنامه کمونیست* - 1843. صفحه 135. ر.ج.ک. به کتاب‌نامه.

13- مجمع عمومی : Assemblée générale

14- دولت - ملت : État-nation

کتاب‌نامه کوتاه

1. Alain Badiou. *L'hypothèse communiste. La commune de* Circonstances, 5. Lignes, 2019
2. Miguel *La communauté politique des «tous uns »*. Chap 5, La vraie démocratie. Les belles lettres. 2014
3. Miguel Abensour. *La démocratie contre l'État*. Collège international de philosophie. 1997

- Mikhaïl Bakounine.** *Théorie générale de la révolution.* .4
Textes assemblés. Les nuits rouges. 2001
- Karl Marx.** *La guerre civile en France.* Œuvres complètes .5
Tome 2. Editions de progrès. 1976
- Karl Marx.** *Critique de la philosophie politique de* .6
Hegel. . Œuvres tome III Pléiade
- Friedrich Engels.** *Intruduction à la guerre civile en* .7
France)1891(. Idem
- Jean–Jacques Rousseau.** *Du contrat social.* GF 2001 .8

شیدان وثیق

اسفند 1399 - مارس 2021

www.chidan-vassigh.com